**اصول، جلسه 55: 30/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل در مورد حدیث اربع مائة صحبت می‌کردیم که در مورد سندش صحبت کردیم و اعتبار سند این روایت را نتیجه گرفتیم. حالا یک بحث استطرادی به تناسب به نظر می‌رسد اشاره به آن بکنم و این بحث را ازش عبور کنیم. آن این است که در ترجمة یکی از جاهایی که، استدلالاتی که ما می‌کردیم بر صحت این سند، به روایت احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی بود. از جدش حسن بن راشد. این عبارتن در رجال نجاشی در ترجمة ربعی بن عبد الله یک عبارتی دارد، در ذیل ترجمة ربعی بن عبد الله این عبارت هست. ذکر ابو عبد الله الحسین بن حسن بن بابویه کتاب الراهب و الراهبة، روایت محمد بن حسن عن محمد بن حسن عن احمد بن محمد عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد فی فهرسته.

این محمد بن حسن که در روایت بود، محمد بن حسن بن ولید بود، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی از قاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد روایت کرده بود. این کتاب راهب و راهبه را.

خب صحبت سر این است که این ارتباطش با ربعی بن عبد الله چی است. و ابتداءً ممکن است تصور بشود کأنّ حسن بن راشد این را از ربعی بن عبد الله نقل کرده. ولی من جایی روایت حسن بن راشد را از ربعی بن عبد الله ندیدم. در این عبارت هم تصریح نشده که حسن بن راشد این کتاب را از ربعی بن عبد الله نقل می‌کند. در فهرست شیخ، صفحة ۱۳۷، رقم ۲۰۰ به خود حسن بن راشد گفته له کتاب الراهب و الراهبة. راهب و راهبه را به او نسبت داده. و عرض کنم خدمت شما. من حدس می‌زنم که این اصلاً ربطی به ترجمة ربعی بن عبد الله نداشته باشد. و این یک مطلبی بوده حالا یا حاشیه‌ای بوده که مرحوم نجاشی در حاشیه یک عبارتی در کتاب ابو عبد الله حسین بن حسن بن بابویه دیده بوده، کتاب راهب و راهبه را به این طریق حسین بن حسن بن بابویه نقل کرده بوده و نمی‌دانسته این کتاب راهب و راهبه مال حسن بن راشد است، یا مال کس دیگر است، و حسن بن راشد آن را نقل کرده، به خاطر همین، این عبارت را در حاشیه آورده بوده که بعداً مثلاً در موردش تحقیق کند، بعد این حاشیه داخل متن شده. یا این‌که نه اصلاً داخل متن قرار داده بوده، به این معنا که چون مؤلف کتاب را نمی‌دانسته کی است، بنابراین، اسم کتاب را که راهب و راهبه بوده به اعتبار اسم کتاب در باب «ر» این را آورده. بنابراین یک ترجمة مستقل است. گاهی اوقات در بعضی از ترجمه‌ها، در رجال نجاشی این هست که بعضی ترجمه‌ها را به اعتبار مثلاً راوی آن ترجمه، یا کسی که با آن ترجمه ارتباطی دارد، به اعتبار او آورده. مثلاً در، به نظرم در باب یک جایی دارد، در رجال نجاشی، عنوانی دارد وصیت امام علی به محمد حنفیه. در باب «م» آورده. این را به اعتبار این‌که یک روایتی بوده که می‌توانسته یک کتاب تلقی بشود، امام علیه السلام نمی‌خواسته. امام علیه السلام را راوی مؤلف کتاب تلقی کند. به آن کسی که مخاطب این وصیت بوده این روایت را نسبت داده. پس چون این خطاب به محمد بن حنفیه است، این را هم به محمد بن حنفیه نسبت داده. این کتاب راهب و راهبه هم به احتمال زیاد این کتاب همین کتابی هست که، یعنی روایتی هست که در کافی نقل شده. در کافی جلد ۱، صفحة ۴۸۱، رقم ۵، با سند خودش از حسن بن راشد عن یعقوب بن جعفر قال کنتُ عند ابی ابراهیم علیه السلام و اتاه رجل من اهل نجران الیمن من الرهبان و معه راهبة.

این یک حدیث مفصلی هست که سؤالات این راهبه و راهب از امام علیه السلام سؤال می‌کنند و امام علیه السلام پاسخ می‌دهد، البته تفصیل این سؤالات و پاسخ‌ها را ذکر نکرده، ولی اصل این جریان در اینجا آمده. ممکن است این روایت اصل روایت، سؤالات و پاسخ‌های امام علیه السلام را هم در بر داشته و یک روایت مفصل‌تر از این بوده. اینجا چون در واقع یک کلمات امام علیه السلام نمی‌خواسته به امام کاظم علیه السلام آن را نسبت بدهد، چون مخاطبش این راهب و راهبه بوده، به آن راهب و راهبه نسبت داده، و آن را در باب «ر» آورده. در کتاب التوحید، صفحة ۷۵، رقم ۳۰ هم یک روایتی هست که ازش در مورد مناظرة امام علیه السلام با یک راهبی صحبت شده که در سندش هم به نظرم حسن بن راشد هم در سندش بود. آن هم ممکن است مربوط به این کتاب باشد. علی ای تقدیر این کتاب الراهب و الراهبة به نظر می‌رسد که ارتباطی با ربعی بن عبد الله نداشته باشد و به عنوان یکی از کتاب‌های ربعی بن عبد الله مطرح شده آن مطلب صحیحی نیست. اگر باشد، اگر این کتاب را بخواهیم نسبت بدهیم باید به حسن بن راشد نسبت بدهیم، و اصلاً این را به عنوان، اگر همین روایت باشد، این روایت را به عنوان، راوی‌اش حسن بن راشد است، آن هم از یعقوب بن جعفر نقل می‌کند، ولی چون مورد راهب و راهبه هست، آن به عنوان یک کتاب تلقی شده. گاهی اوقات در فهرست شیخ و رجال نجاشی، روایت‌های مفصل را یک کتاب تلقی کردند. مثل عهدنامة حضرت امیر به مالک اشتر که یک کتاب تلقی شده. مثل همان وصیت حضرت امیر به امام حسن مجتبی، که به محمد بن حنفیه که یک کتاب تلقی شده. اینها چون به عنوان مفهوم کتاب یک مفهوم گسترده‌تری از کتاب در اصطلاح کنونی هست. آن روایت طولانی را در جایگاه خودش می‌تواند یک رساله تلقی بشود، یک کتاب تلقی کردند.

حالا این بحث، یک بحث استطرادی بود، برویم به متن روایت حدیث اربعة مائة بپردازیم.

در مورد حدیث اربع مائة مرحوم، یک عده‌ای از بزرگان، مثل وحید بهبهانی، میرزای قمی و دیگران به این روایت بر استصحاب تمسک کردند. ولی مرحوم شیخ انصاری می‌خواهد بفرماید ابتداءً یک بیانی مطرح می‌کنند و طبق این بیان می‌خواهد این روایت را بگوید مربوط به استصحاب نیست. متن روایت این بود، نقل خصال، نقل‌های زیادی دیگر هم شبیه همین هست.

نقل خصال این بود: «مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ فَلْيَمْضِ عَلَى يَقِينِهِ فَإِنَّ الشَّكَّ لَا يَنْقُضُ الْيَقِين‏».

مرحوم شیخ می‌فرمایند که این روایت صریحش این هست که زمان یقین. اوّلاً خود یقین و شک دو امر ضدی هستند که اگر متعلقشان واحد باشد، در یک جا جمع نمی‌شود. یقین به شیء واحد از جمیع جهات و شک به همان شیء از جمیع جهات، با همدیگر قابل جمع نیست.

اینجا روایت صریح در این هست که زمان یقین و زمان شک متفاوت هست. «مَنْ كَانَ عَلَى يَقِينٍ فَشَكَّ» از آن طرف ظاهر این روایت این هست که متعلَّق یقین و شک هم یکی هست، پس متعلق دال بر این هست که متعلق اینها یکی هست، و از جمیع جهات اینها اتحاد دارند، ولو من حیث الزمان. و این مطلب با قاعدة استصحاب جور در نمی‌آید. قاعدة استصحاب، یقین و شک به یک شیء تعلق می‌گیرد که این یک شیء از جهت زمان با هم تفاوت دارند. یقین به حدوث شیء هست، شک در بقائش هست. و ذات متیقن و مشکوک یکی هست، و الا با لحاظ تقید این ذات به زمان، متعلّق یقین و متعلّق در قاعدة استصحاب فرق می‌کند. ولی در قاعدة یقین که شک ساری ازش تعبیر می‌کنند، متعلّق یقین و شک حتی از جهت زمان هم یکسان هست. ما ابتدا به یک شیءای یقین داریم، بعد شک می‌کنیم به آن شیء در همان زمان. قبلاً روز شنبه به عدالت زید یقین داشتم، روز یکشنبه به عدالت زید در روز شنبه شک می‌کنم. یعنی همان چیزی که متعلق یقین من هست، همان چیز متعلق شک من واقع می‌شود، البته خود وصف یقین و شک زمان‌هایش متفاوت هست، بنابراین این قاعده با قاعدة استصحاب جور در نمی‌آید. بلکه با قاعدة یقین جور در می‌آید. این بیانی هست که بیان مرحوم شیخ هست.

حاج آقا بحث‌هایی مطرح می‌کنند که مرحوم نایینی بیان مرحوم شیخ را کامل نقل نکردند و اشکالی را مطرح کردند که به شیخ وارد نیست. شیخ طوسی فقط به تغایر زمان یقین و شک تکیه نکرده، ظرف ظهور دلیل در اتحاد زمان متیقن و مشکوک از حیث زمان هم توجه کرده، بنابراین این‌که مرحوم نایینی می‌فرمایند که در اکثر موارد استصحاب حدوث یقین قبل از حدوث شک هست، بنابراین، این اکثر موارد استصحاب را در بر می‌گیرد، این کافی نیست برای رد کلام شیخ و پاسخ به تقریب شیخ. تقریب شیخ بر یک پایة دیگر هم استوار است، و آن اتحاد ظهور دلیل در اتحاد زمان متیقن و مشکوک از ولو من جهت الزمان. این را هم ایشان اضافه کرده، بنابراین با این اضافه‌ای که ایشان آورده نمی‌شود این استدلال را با بیان مرحوم نایینی پاسخ گفت.

البته حاج آقا اینجا یک بحث‌های مفصلی را دنبال کردند. من وارد بحث‌های مفصل حاج آقا نمی‌شوم. ابتداءً یک تقریبی حاج آقا بیان می‌کنند که طبق آن تقریب کلام مرحوم شیخ را می‌خواهند بگویند ناتمام است، البته بعد، معذرت می‌خواهم. مرحوم شیخ ابتداءً دلالت روایت بر استصحاب را نمی‌پذیرند، بعداً با یک بیانی می‌خواهند دلالت روایت بر استصحاب را بپذیرند و عبارتشان این هست، اللهم الا ان یقال بعد ظهور کون الزمان الماضی فی الروایة ظرفاً للیقین ان الظاهر تجرید متعلق الیقین عن التقیید بالزمان فان قول القائل کنت متیقناً عن امس بعدالة زید ظاهر فی ارادة اصل العدالة لا العدالة المقیدة بالزمان الماضی و ان کان ظرفه فی الواقع ظرف الیقین لکن لم یلاحظهه علی وجه التقیید فیکون الشک فیما بعد هذا الزمان، متعلقاً بنفس ذلک المتیقن مجردا عن ذلک التقیید ظاهراً فی مجردا فیکون نشک فیما بعد هذا الزمان متعلقاً بنفس ذاکی المتیقن مجردا عن ذلک التقیید ظاهرا فی تحقق اصل العدالة فی زمان الشک فینطبق علی الاستصحاب فافهم. این عبارت مرحوم شیخ هست.

حاج آقا ابتداءً یک اشکالی را به این بیان مرحوم شیخ برای این‌که این روایت ناظر به استصحاب باشد بیان می‌کنند و این‌که این مطلب ناتمام هست. آن این است که وقتی زید می‌گوید. صورت‌های مختلفی را در مورد متعلق یقین مطرح می‌کنند. آن این است که وقتی ما می‌گوییم من به عدالت زید یقین دارم، یک موقعی مراد این هست که من به عدالت زید در همین الآن یقین دارم، خب این یعنی که متعلق ما مقید به زمان هست. یک موقعی که می‌گوییم مجرد از زمان، یعنی مطلق هست، اطلاقش به نحو اطلاق شمولی هست، یک موقعی مجرد از زمان هست، یعنی مطلق هست، اطلاقش به نحو اطلاق بدلی هست. یک موقعی هست نه، مجرد، به نحو اطلاق نیست، به نحو احمال ۱۹:۰۷ است. این سه صورت اخیر قطعاً مراد نیست. من به عدالت زید یقین دارم، نه این‌که من یقین دارم که در همه ازمنه زید عادل است. یا من یقین دارم که فی الجمله در یکی از زمان‌ها زید عادل است. یا یقین دارم معلوم نیست که در یکی از زمان‌ها به نحو مقید بودن و مطلق بودنش مشخص نباشد که آن هم در حکم جزئیه است. بلکه بالفطرة وقتی می‌گوید من به عدالت زید یقین دارم، یعنی به عدالت زید در همین زمان، ولو آن زمان را ذکر نکنم، بنابراین من که می‌گویم من به عدالت زید، این صرفاً یقین مقید به زمان نیست. متعلق یقین هم به ادامة، متعلق یقین هم مقید به زمان هست. این تقریبی که ابتداءً حاج آقا ذکر می‌کنند در پاسخ به کلام شیخ. ولی بعد یک توجیهی در ادامه ذکر می‌کنند که شیخ این‌که مطلبی که می‌خواهد ذکر بکند، یک مطلب دیگری هست نه این مطلب که متعلقش اصلاً هیچگونه تقید به زمان ندارد. بلکه بحث سر این هست که دو گونه تقید به زمان می‌تواند متعلّق داشته باشد. یک نوع تقید به زمان به نحو اسمی داشته باشد، یک تقید به زمان به نحو حقیقی. به نحو اسمی، یعنی این تقید به زمان، به نحو استقلالی ملاحظه می‌شود. یک نوع هست به نحو معنای حقیقی و اندکاکی و به نحو ارتکازی، حالا در بعضی تعبیراتی که بعداً حاج آقا تعبیر کردند به نحو ارتکازی ملاحظه می‌شود. و این دو گونه ملاحظة مختلف هست. این دو تا ملاحظه. آن دو تا ملاحظه‌ای که اینجا وجود دارد، این دو تا ملاحظة متفاوت هست، بنابراین این روایت می‌تواند ناظر به قاعدة استصحاب هم باشد. حالا حاج آقا ابتداءً نکته‌ای را در توضیح کلام فرمایش شیخ اشاره می‌فرمایند، آن این هست که مرحوم شیخ ابتداءً این قاعده را بر قاعدة یقین تطبیق می‌کنند. بعد می‌فرماید که البته ممکن است شما بگویید که قاعدة یقین خلاف اجماع هست و ایشان می‌فرماید که اگر قاعدة یقین باطلاقه خلاف اجماع باشد، دو صورت در قاعدة یقین هست که این صورت خلاف اجماع نیست و ما می‌توانیم آن دو صورت را اخذ کنیم. یکی این‌که گاهی انسان به مطلبی یقین دارد، ولی مدرکش را فراموش می‌کند. و احتمال می‌دهد که مستند یقین او قابل اعتماد بوده. بنابراین این مستند یقین، آدم می‌تواند، خیلی وقت‌ها مطالبی که سال‌های خیلی قدیم انسان به آن یقین حاصل کرده، مدرک آن مطلب از انسان فراموش می‌شود، اصل آن مطلب در یاد آدم می‌ماند، ولی به چه جهت انسان یقین داشته باشد، آن برایش باقی نمی‌ماند. بنابراین ممکن است این روایت ناظر به این باشد که اگر یقین سابق ما منشاء اثری در زمان کنونی باشد، شما باید به آن یقین سابق ترتیب اثر بدهید و بگویید کأنّ از یک مدرک صحیحی آن یقین رخ داده. البته این مطلب که مرحوم شیخ فرموده که اینجا خلاف اجماع نیست، خب در جایی که آن یقین ما در امور، حاج آقا اشاره‌ای می‌فرمایند، در واقع در بعضی موارد اصلاً موضوع نه تنها خلاف اجماع نیست، بلکه آقایان بر طبقش هم عمل می‌کنند. آن بحث در امور محسوسه. در امور محسوسه اگر آدم شک کند که این امور محسوسه‌اش مدرکش الآن در اختیارش نباشد اصالة عدم الخطاء را جاری می‌کند. اصل عدم خطا همین هست که ما به یک مدرک صحیحی آن یقین برای ما حاصل شده باشد. و در آن حسی که منشأ یقین ما هست، خطایی رخ نداده است. بنابراین باید انسان با اصالة عدم خطا بر طبق این یقین رفتار کند. این یک مطلب، یک صورت.

یک صورت دیگر گاهی اوقات انسان به واسطة یک یقینی عملی را انجام می‌دهد، بعد از انجام عمل شک می‌کند که آن عمل را درست انجام داده، یا درست انجام نداده. بعد از اتمام عمل، ولو الآن دیگر یقین ندارد که آن عمل را درست انجام داده، یا درست انجام نداده، بعضی از علما قائل هستند ولو آن صورت عمل الآن مشخص نباشد، من بعد از فراغ از عمل می‌توانم به صحت عمل حکم کنم و این‌که آن عمل به طور صحیح انجام گرفته. مرحوم شیخ می‌فرمایند که این دو صورت را ما از اجماع بطلان عمل به قاعدة یقین را نمی‌توانیم استفاده کنیم. البته در غیر این دو صورت که اجماع بر بطلانش هست ما آن مواردی که نه عملی هم انجام نداده شده و مدرک آن قاعده هم الآن در دست ما هست و مدرکش را مدرک قابل استنادی نمی‌دانیم، ولی احتمال می‌دهیم که آن یقین ما مطابق با واقع باشد، آنجا بر طبق آن یقین سابق عمل نمی‌شود، حاج آقا می‌فرماید نه تنها اجماع بر خلافش هست، بنای عقلا هم بر عدم حجیت چنین یقینی استوار است، و در اینجا ما ممکن است بگوییم که چیزی که خلاف بنای عقلا هست یک تعبد خیلی قوی می‌خواهد. خود همین ارتکاز عقلایی بر عدم حجیت یک چنین عملی خودش می‌تواند قرینه باشد برای این‌که انصراف ادله از این صورت قاعدة یقین را به دنبال داشته باشد. خب به هر حال.

شیخ بعد از این‌که روایت را بر قاعدة یقین تطبیق می‌دهند، می‌فرمایند ما ممکن است به یک تقریب بگوییم که نه این بر استصحاب قابل انطباق هست. آن مطلب هم این هست که ما بگوییم در این روایت متعلق یقین و شک. متعلق یقین مجرد از زمان اخذ شده. وقتی مجرد از زمان اخذ شده باشد، این روایت بر استصحاب منطبق می‌شود. که توضیح این مطلب همین هست که، نه این‌که وقتی من می‌گویم من به عدالت زید یقین دارم، مراد. فرض کنید من می‌گویم، بگویم من دیروز به عدالت زید یقین داشتم. دیروز به عدالت زید یقین داشتم یعنی به عدالت در دیروزی، این مقید به زمان واقعاً هست. ولی این تقید به زمان به نحو استقلالی ملاحظه نمی‌شود. به نحو اندکاکی. به نحو ارتکازی به‌طوری که اگر از شخص سؤال بکنیم که به عدالت چه موقعی‌اش. به عدالت زید در چه زمانی، می‌گوییم به عدالت زید در همان زمان یقین، یقین دارم. نه به عدالت زید در زمان دیگر. بنابراین، این‌که من می‌گویم من به عدالت زید یقین دارم، این‌که تجرید از زمان می‌شود، تجرید به نحو معنای اسمی تجرید می‌شود. یعنی زمان ملاحظة استقلالی نشده، ولی ملاحظة اندکاکی شده و این با استصحاب قابلیت انطباق دارد. خب حالا یک اشکالی اینجا مطرح هست که این هست که خب در این روایت گفته شده که من در قبل به عدالت زید یقین داشتم. بعد در عدالت زید شک کردم. این‌که در عدالت زید شک کردم، ممکن است هم این شک با این همراه هست که به آن عدالت زید در زمان سابق، آن یقین سابق من باقی مانده باشد، یا باقی نمانده باشد. چون من می‌گویم در روز شنبه به عدالت زید یقین داشتم. در روز یکشنبه در عدالت زید شک دارم. عدالت زید در روز شنبه که به آن شک می‌کنم، این شک در عدالت زید در روز شنبه، حالا فرض این است، این یک توضیحاتی دارد بعداً عرض می‌کنم. شک در عدالت زید در روز شنبه می‌تواند همراه با بقای آن یقین سابق باشد، می‌تواند همراه یقین سابق نباشد. ممکن است با زوال یقین سابق این شک لاحق ایجاد شده باشد، ممکن است با محفوظ ماندن یقین سابق این شک لاحق ایجاد شده باشد. بنابراین این الزاماً بر استصحاب قابل تطبیق نیست. حاج آقا می‌فرمایند که این اشکال وارد نیست، چون این ترک. اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند اگر من یقین سابق داشته باشم، بعد شک لاحق پیدا کنم، حالا چه آن یقین سابق من باقی مانده باشد، چه باقی نمانده باشد، من بر طبق آن یقین سابق باید رفتار کنم. پس در جایی که آن یقین سابق من هم باقی هست که استصحاب موردش در آنجا هست، یقین سابق من الآن هست، این باید بر طبق آن یقین سابق رفتار کنم. پس بنابراین ما ممکن است از این روایت دو تا قاعده استفاده کنیم. ما نمی‌خواهیم بگوییم که از این قاعده غیر استصحاب چیز دیگری استفاده نمی‌شود. همین مقدار که از این روایت استصحاب استفاده بشود برای ما کافی است. حالا آیا قاعدة دیگری استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود آن فعلاً مد نظر ما نیست. بنابراین اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند اگر یقین سابقی داشته باشیم، بعد شک کنیم چه آن یقین سابق از بین رفته باشد، بعد شک حاصل شده باشد، چه آن یقین سابق از بین نرفته باشد، این بر استصحاب قابل انطباق است. بنابراین حالا ادامة این بحث را فردا صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان